بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 26 اردیبهشت 1395.

بحث در مورد احادیث حل بود. بحث های سندی اش گذشت اما بحث های دلالی اش. اولین حدیثی که آورده بود حدیث مسعده بن صدقه بود. در مورد مسعده بن صدقه خب متنش را بخوانیم. کافی جلد 5 صفحه 313 حدیث 40.

عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ كُلُّ شَيْ‌ءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ فَتَدَعَهُ مِنْ قِبَلِ نَفْسِكَ وَ ذَلِكَ مِثْلُ الثَّوْبِ يَكُونُ قَدِ اشْتَرَيْتَهُ وَ هُوَ سَرِقَةٌ أَوِ الْمَمْلُوكِ عِنْدَكَ وَ لَعَلَّهُ حُرٌّ قَدْ بَاعَ نَفْسَهُ أَوْ خُدِعَ فَبِيعَ أَوْ قُهِرَ أَوِ امْرَأَةٍ تَحْتَكَ وَ هِيَ أُخْتُكَ أَوْ رَضِيعَتُكَ وَ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا عَلَى هَذَا حَتَّى يَسْتَبِينَ لَكَ غَيْرُ ذَلِكَ أَوْ تَقُومَ بِهِ الْبَيِّنَةُ‌

خب در مورد این روایت یک بحث فقه الحدیثی در مورد این روایت وجود دارد که آن بحث اثرگذار هست در اینکه اصلا این روایت مربوط به قاعده حل و برائت هست یا نیست. آن این است که خب صدق حدیث کل شیء هو لک حلال، مرادش این است که مربوط به قاعده حل است. ولی مثال هایی که در ذیل آورده شده است هیچ ارتباطی به قاعده حل ندارد. همه اینها حلیت مستند به یک قواعد دیگر است. یک ثوبی هست که شما خریدید و هو سرقه. این ثوب یا مستند به قاعده سوق هست یا مستند به قاعده ید هست. ..... اماره ملکیت و امثال اینها. و یا المملوک عندک و لعله حرّ قد باع نفسه أو خدع فبیع أو قهر. این حرّ قد باع نفسه بحث اغرار به عبودیت است. این را عنوان کرده است اغرار عقلا علی انفسهم نافذ أو خدع فبیع آن أو قهر چون در تحت ید دیگری وجود دارد حالا یا ید است یا سوق است امثال اینها این نکات هست. أو امرأه تحتک و هی أختک أو رضیعتک، این استصحاب عدم رؤیت یا استصحاب عدم رضاء و امثال اینها این جور فصول هست که اقتضا می کند که این شخص حلال باشد. بنابراین اصول مختلفی اینجا وجود دارد این نکاتی مختلفی هست که منشأ حلیت شده است. آن حلیت ها به قاعده حل ربطی ندارد. خب حالا چه کار کنیم؟ یک بیان بعضی ها گفته اند که این مثال ها از باب تطبیق نیست از باب تنزیل است. کأنه می خواهد بگوید که همچنان که در این مثال حلیت جعل شده است در موارد مشابه هم حلیت هایی جعل شده است. آقای صدر می فرمایند که این خلاف ظاهر است. دو تا تعبیر درباره این خلاف ظاهر بودن وارد شده است. تعبیر های نزدیک هم هست هر دو اش. تبیرات آقای هاشمی و حائری. تعبیر آقای حائری این جوری تعبیر می کند که می گوید که وقتی می خواهند مثال بزنند قاعده را به قاعده مثال می زنند نه اینکه قاعده را به موضوع قاعده دیگر مثال بزنند. اینجا اول قاعده حل را آورده است بعد می خواهد بگوید که این قاعده حل نظیر فلان موضوعات است خب این که تناسب ندارد که اگر بخواهند تمثیل هم بزنند می گویند همچنان که قاعده حلیت وجود دارد قاعده سوق هم وجود دارد. قاعده ید هم وجود دارد قاعده استصحاب عدم رجعیت عدم رضاء هم وجود دارد باید این جوری تعبیر کنند نه اینکه قاعده را به قاعده تمثیل. خب این اگر به این لحن باشد خب جوابش نسبتا واضح است. آن این است که چه کسی گفته است ذلک مشار الیه آن قاعده است. ذلک بگویید آن موضوع آن قاعده. ذلک یعنی موضوع این قاعده مثل موضوع آن قاعده است. بنابراین تمثیل بین موضوعات هست. اقای هاشمی در تعبیرش یک تعبیر دقیق تری به کار رفته است. آن تعبیرش این است که اینکه بخواهند برای یک قاعده تمثیل بزنند و موضوع قاعده دیگری را به عنوان نظیر بیاورند که کبری آن اصلا ذکر نشده باشد. این دیگر اصلا عرفی نیست. بحث سر این نیست که کبری را نباید به صغری تمثیل کرد. خب حالا ممکن است که اصلا مشار الیه ذلک کبری نیست حکم نیست موضوع است. خب بگوییم موضوع، موضوع از این جهت که موضوع حکم است. می گوید این موضوع حکم شبیه کأنه آن موضوع شخصی است که تحت، اصلا تناسب دارد که آن کبریاتش را ذکر کند. فقط موضوعاتش را ذکر کنند این تناسب ندارد. به نظرم این انقدر اشکال مهمی نیست. حالا حتی با این تعبیری هم که تعبیر اقای هاشمی آمده است یک مقداری دقیق تر است. می گوید این موضوع شبیه این موضوع است که حکمش را شما می دانید دیگر. یعنی حکمش حلیت هست حالا در جامع حلیت مشابه هستند. لازم هم نیست نکته آن قاعده را بگوید. می گوید همچنان که این جملات جاری می شود در جاهای دیگر هم اصول معمّره دیگری جاری می شود اما حالا آن اصول چیست قواعدش، لازم نیست موضوعات آن را، در موارد دیگری هم این مطلب وجود دارد. ولی عمده قضیه این است که چه نکته ای دارد اصلا این تنذیر؟ تنذیر چه مطلبی دارد چه باری دارد؟ همچنان که اینجا مباح است یک جای دیگر هم مباح است. اگر مباح بودن جاهای دیگر دخالت داشته باشد در اینکه نسبت به مباح بودن اینجا رفع ابهام شود مثلا یک ارتباطی بین اینها وجود داشته باشد و امثال اینها آماده سازی روحی و یک چیزی آخه باید ارتباطی بین دو قضیه داشته باشد. شما بگویید که نماز جمعه واجب است. همچنان که نماز جمعه واجب است روزه هم واجب است. مجرد اینکه حکم هایشان با هم دیگر مشابه هستند که نمی شود با هم مثال زد. مجرد اینکه همه اینها اصول مؤمّنه هستند چه جهتی دارد؟ عمده مشکل این است که بین مثال باید نکته ای داشته باشد. جهتی داشته باشد برای اینکه این مثال تنظیر شود. خب این یک بیان. بیان دوم برای توضیح این روایت بیانی هست که مرحوم آقای صدر از مرحوم آقا ضیاء نقل می کند. با توضیحاتی که به خصوص کلام اقای حائری خیلی خوب تویضح داده است آن این است که می گوید این روایت ناظر به خصوص برائت نیست. این ناظر به مجموعه قواعد مختلفی هست که در یک جهت مشترک هستند و در واقع اخبار از جعول عدیده اینجا داده می شود. حالا شما نگویید که این جعول مختلف هر کدام بر یک موضوعی است که هر موضوعش برای خودش خصوصیات و قیودی دارد. اگر یکی از آنها ید هست ید بودن در آن دخالت دارد یکی استصحاب هست و یکی از آنها ید هست و ید بودن در آنها دخالت دارد. یکی استصحاب هست و حالت سائغ بودن در آن دخالت دارد. یکی سوق هست که سوق بودن دخالت دارد. یکی اغرار هست که اغرار دخالت دارد. و امور مختلفه ای است که امور متفاوتی است و این امور متفاوت شارع در اینجا می خواهد از این جعول عدیده اخبار بدهد. و خب شما بگویید که اگر هم اخبار می خواهد بدهد از جعول عدیده باید موضوع آن جعول را بیان کند. موضوع هایش مختلف هست ما نمی خواهیم بگوییم که این قضیه، قضیه انشائی است قضیه اخباری است. اگر از جعول هم شما خبر می دهید خصوصیات آن جعول را باید ذکر کنید که مطلب بگوییم چی به چی هست. از این جهت آقا ضیاء می فرماید که اینجا در واقع نتیجه الجعول را دارد اخبار می دهد. از خود آن جعول اخبار نمی دهد. بعد یک مثالی اینجا آقای صدر می آورند ظاهرا من نشد مراجعه کنم به کلام آقا ضیاء. گویا مثال، مثال خود اقای صدر است. می گوید ببینید یک قاعده ای داریم به نام قاعده فراغ که در صحت عمل بعد از فراغ جاری می شه. یک قاعده داریم اصاله الصحه که در فعل غیر است. قاعده فراغ در فعل نفس است و اصاله الصحه در فعل غیر است. خب حال ما این دو تا قاعده را هر دو را با یک جمله واحد بیان می کند می گوید کل فعل شککت فی صحته فهو صحیحٌ. مانعی ندارد این شکلی ما بیان کنیم. مرحوم آقای صدر می فرماید که این روایت هم خیلی خلاف ظاهر است. این تفسیر هم خیلی خلاف ظاهر است. توجه فرمایید ببینید یک تطبیقی که شارع ذکر می کند برای این هست که مکلّف بتواند به وسیله این تطبیق راحت تر آن حکم را بر مواردش تطبیق دهد. یک موقعی هست که دو تا قاعده هست و ما آن دو قاعده را با یک ضابطه کلی تر بیان می کنیم که آن ضابطه کلی تر باعث می شود که شما بتوانید آن حکم را بر مورد تطبیق بدهید مثل این مثال قاعده فراغ و اصاله الصحه دیگر هر چیزی که شما در صحت آن شک کردید، آن حکمش چنین است. شما تطبیق خارجی این دو قاعده را با این عبارت عامی که مساوی هست با دو قاعده می توانید به دست بیاورید. ولی در ما نحن فیه که قواعد مختلفی هست که هر کدام ضابطه ای دارد. شما آمده اید یک عنوان عام تری از آن اتخاذ کرده اید آن عنوان که هر چیزی که یقین به خلاف ندارید. خود یقین به خلاف نداشتن و شک کردن باعث نمی شود که مجرای قواعد مختلف باشد. این قواعد هر کدامشان یک نکته ای دارد. آمده اید یک عبارت جامعی به کار برده اید که این عبارت از تمام مجموعه آنها اعم است. چون این جوری که شما تفسیر می کنید معنایش این است که هر چیزی که شما شک می کنید. این شک چه اماره بر وفاق باشد چه اماره بر خلاف باشد. چه اصل عملی در نفاق باشد چه اصل عملی بر خلاف باشد. تمام مواردی که یقین بر واقع ندارید نفیا و اثباتا آن حلال است. اینکه چیز نیست اعم از این موارد است. باید بگویید که اماره بر خلاف نباشد. بعد اماره های وفاق هم کدام اماره معتبر است و کدام اماره معتبر نیست. چه فایده ای دارد بیان این حکمی که نمی شود اصلا آن را بر مورد تطبیق داد. حالا من نکته دیگری را هم اینجا ضمیمه کنم. ببینید چیزهای مختلفی که قواعد مختلفی که آنجا بیان شده است قواعد مختلف السنخ هستند. یکی از آنها قاعده ید هست و قاعده سوق که اماره هست برای ملکیت شما نسبت به یک شیء. یکی اغرار است یعنی هر کسی که اغرار کرد اغرارش بر علیه او نافذ هست. یکی استصحاب هست که استصحاب حالت سابقه را انسان باید به حالت لاحقه اخذ کند. این قواعد همه شان قاعده مؤمّن نیستند. بعضی از مثال هایشان مؤمّن هستند. خود آن قواعد هم با مورد بحث ما در بعضی از امصحه مشابه هستند. در خصوص یک مثال های خاص. و الا اصل قاعده اش یک قاعده ای است که رابطه آن با قاعده ما نحن فیه ممکن است اصلا کاملا نتیجه برعکس داشته باشد. اینکه قواعد مختلف السنخ را بعضی از مثال هایش را بیاییم با هم دیگر جمع کنیم و یک لفظی را به کار ببریم که آن لفظ از همه آن قواعد هم اعم باشد این که خیلی خلاف ظاهر است. آن اصلا به هیچ وجه تناسب ندارد و این معنایی که مرحوم اقا ضیاء بیان می کند اصلا تناسب ندارد. خب این هم تقریب دوم. تقریب سوم، تقریبی هست که خود مرحوم اقای صدر بیان می کند. ایشان می گوید به نظر من می رسد که این روایت ناظر به مرحله بقاء هست. می گوید که هر شیئی که شما اصل شیء ثبوت به اصطلاح شک، اصل آن با اصل شرعی ثابت شد شما نباید تردید کنید در بقاء آن. باید بگویید آن شیء باقی است و در بقاء هم به او عمل کنید. در واقع این ناظر به بقاء ما هو ثابتٌ باصل الشرعی مرخّص. ناظر به این هست. این را در کلام اقای حائری توضیح داده شده است که در کلام اقای هاشمی نیست. ایشان می گوید که نه اینکه این معنا هیچ گونه خلاف ظاهری در بر ندارد. ولی خلاف ظاهری که این مطلب هست کمتر از خلاف ظاهر هایی هست که سایر وجوه دارد. کأنه کل شیء یک قید فقط باید برایش بگذاریم. کل شیء ثبتت حلیته باصل الشرعی فهی حلال بقائا. در موضوع ثبتت حلیته باصل الشرعی باید ذکر کنید آن محمول هم یک قید بقاءا را باید اینجا مطرح کنیم و امثال اینها. آقای هاشمی در حاشیه اشاره می کنند که این هم خلاف ظاهر هست و خب اقای صدر فی الجمله خلاف ظاهر بودنش را قبول دارد ولی می گوید این مقدار خلاف ظاهر که در این مطلب هست کمتر است. من عرض می کنم خیلی مستبعد است شاید از وجوه دیگری هم که چیز شده است مخالفت ظاهرش بیشتر باشد. ببینید در این مثال هایی که اینجا زده شده است بعد اقای صدر می گوید این برای دفع وسوسه هایی هست که وجود دا رد و امثال اینها. ببینید وسوسه ای که در این مثال ها اگر باشد وسوسه در بقاء است یا در اصل حدوث است؟ این مثال ها کسی که اگر شک در این مثال ها داشته باشد چرا در؟؟؟ شک دارد. این جور نیست که نکته ای در بقاء خصوصیت داشته باشد. هیچ یک از این مثال ها ربطی به بقاء ندارد که شما بحث را رو بقا می آورید. این چه ارتباطی دارد به اینکه با آنهایی که شک می کنند در اصل حدوث شک می کنند نه در بقاء و امثال اینها. این هیچ ربطی به آن روایت ندارد این خیلی عبارت مستقربی است.

سوال:...

پاسخ: نه این مثال ها یعنی اگر کسی شک داشته باشد در اصل این شک دارد. شک این هست که این خواهر من هست یا نه. و الا اگر برایش ثابت شود که خواهرش نیست شک ندارد که این خواهر بودنش بقاء دارد دیگر. یعنی مثال هایش اگر شک در اصل اینکه حدوثا ملکش بوده است شک نداشته باشد خب در بقاء آن هم شک ندارد دیگر. شک اصلا در حسب حدوثش هست. اگر حدوثش را مشکل نداشته باشد در بقاء آن هم شک ندارد.

سوال: یعنی شک در بقاء ناشی از شک در حدوث می شود؟

پاسخ: شک خاصی در مورد بقاء ندارد. اصلا شک در بقاء ندارد. اگر حدوثش را برایش احراز شود بقائش هم احراز شده است. شک در اصل حدوثش است. اینها چه ربطی دارد به این کلامی که اقای صدر اینجا دنبال می کند؟ من به نظرم این معنای اقای صدر از همه معانی قریب تر هست.

سوال:...

پاسخ: حالا آن ها را بگذریم اینکه حلال را بگوییم حلال بقائا آنهایش که خیلی خیلی خلاف ظاهر است مجرد اینکه یک دانه قید می زنیم یا چند تا قید می زنیم مهم نیست. شما بگویید کل شیء هو لک نمی دانم چی کل شیء حلال یعنی حلالٌ بقائا. اینها خیلی خیلی خلاف ظاهر است. معنای چهارم اینجا اقای هاشمی در حاشیه بحوث دارند.

ایشان می گوید که به نظر من این روایت ناظر به این هست که می خواهد بگوید که علم اجمالی به خلاف یک شیء مضر نیست. بحث این روایت این هست که عرض کنم جایی که اگر شما علم اجمالی داشته باشید، این علم اجمالی چون این کلمه بعینه که اینجا وجود دارد، این خلاصه باعث می شود که این در این مقام هست. در مقام نفی مانعیت علم اجمالی. مراد البته علم اجمالی در موارد شبهه غیر محصوره مراد هست. خب این کلمه بعینه هم شاهد این مطلب هست. آقای هاشمی هم جدا معنایش خلاف ظاهر است. از چند جهت. اولا این شاهدی که ایشان برای بعینه می آورد در اینکه این روایت می خواهد بگوید که تا علم تفصیلی پیدا نکردید شما باید حلیت را بار کنید درست است ولی آن قیود حکم است. یعنی این اصل حلیت را دارد بیان می کند می گوید این حلیت هم تا وقتی که علم تفصیلی به خلاف حاصل نشود باقی است. تکیه اش روی بعینه نیست. بعینه از قیودات حکم است که دارد بیان می کند. این یک نکته. نکته دیگر اینکه در کدام یک از این تمثیل ها به علم اجمالی تکیه شده است؟ در یک دانه از این مثال ها اگر مربوط به بحث علم اجمالی بود باید به آن مثال ها تکیه می کرد با وجود اینکه علم اجمالی دارید توجه کنیم علم اجمالی. مثلا روایتی که کل شیء فیه حلال و حرام آنجا بحث علم اجمالی هست

أمن أجل مكان واحد يجعل فيه الميتة حرم جميع ما في الأرض؟

امثال اینها آنها خب بله درست است. آن روایت را نباید با این روایت ها چیز کرد. آنها تکیه می کند که من دیدم در جایی که به اصطلاح یجعل فیه المیته و امثال اینها بابا یک جا گذاشته است و می گوید همه عالم با آن یک جایی که شما دیدید حکمش تغییر کند. این چه جهتی هست که در این روایات اصلا تکیه رو این حرف ها نیست. اینکه مثال هایی که در این روایت هست اصلا از بحث ما خالی است. خب این هم کلماتی که آقایان فرموده اند. من به نظرم این روایت را مثال هایی که اینجا زده است از باب تنذیر است. همان وجه اولی که گفتیم تنذیر است نه تطبیق درست است ولی درست بحث را باز نشده است یعنی باید توضیح داده شود. توضیح ذلک اینکه یکی از مشکلاتی که در بعضی از موارد وجود دارد یک سری قواعدی ائمه معصومین ذکر کرده اند افراد با وجودی که این قاعده را می دانسته اند بر طبق آن عمل نمی کردند و اصاله الحل حالا من یک سری نمونه هایی برای شما بگویم تا بیایم به این روایت. در روایتی هست که می آید سؤال می کند از حضرت رجلا مبتلا بالوضوء و الصلوه. اما برای استعلام می گوید این آقایی که مبتلا به وضوء صلوه است. در زکاتش شک می کند دوباره می دهد؟ می خواهد این مطلب را گوشزد کند که این جور وسوسه ها وسوسه های شیطانی است. جایی که پای پول می آید وسط این آقا پا پس می کشد. اگر قرار باشد انگیزه این آقا انگیزه الهی باشد، خب مشابهش هم باید این انگیزه خودش را نشان دهد. اینکه هزینه ندارد آن بلند می شود وضو و نماز و امثال اینها. اینها در واقع یک سری چیزهایی رفتارهایی که انسان ها دارند آن رفتار ها را مثال می زند برای اینکه از جهت روانی به طرف تفهیم کند که کاری که انجام می دهی اشتباه است. گاهی اوقات مثلا من یک سری روایات یادداشت کرده ام این روایات را یکی دو تا از روایت هایش را بخوانم. کافی جلد 2 صفحه 385 حدیث 7. یک روایتی هست که

عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع يَدْخُلُ النَّارَ مُؤْمِنٌ قَالَ لَا وَ اللَّهِ قُلْتُ فَمَا يَدْخُلُهَا إِلَّا كَافِرٌ قَالَ لَا إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ

مؤمن داخل آتش می شود؟ گفت نه. گفتم فقط کافر داخل می شود حضرت فرمود نه. الا من شاء الله. بنابراین بین مؤمن و کافر کأنه حدفاصلی هست.

فَلَمَّا رَدَدْتُ عَلَيْهِ مِرَاراً قَالَ لِي أَيْ زُرَارَةُ إِنِّي أَقُولُ لَا وَ أَقُولُ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَ أَنْتَ تَقُولُ لَا وَ لَا تَقُولُ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ

تو الا من شاء الله را را ذکر نمی کنی که کأنه ممکن است بعضی افرادی که کافر هم نباشند، اینها در چیز بروند. این یک بحث مفصلی بین زراره و امام صادق وجود دارد ببینیم زراره می گوید که فقط مؤمن و کافر داریم و حد وسط نداریم. امام علیه السلام تکیه می کند که مستضعفین وجود دارند بین اینها یک افرادی هستند نه مؤمن هستند و نه کافر، مرجون لأمر الله. اینها خدا ممکن است بهشت را بدهد یا ندهد. بحث سر حد فاصل داشتن بین کافر و مؤمن هست. که در روایت ها توضیح می دهد. می گوید

قَالَ فَحَدَّثَنِي هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَ حَمَّادٌ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ فِي نَفْسِي شَيْخٌ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْخُصُومَةِ

آقایی هست که مناظره بلد نیست.

قَالَ فَقَالَ لِي يَا زُرَارَةُ مَا تَقُولُ فِيمَنْ أَقَرَّ لَكَ بِالْحُكْمِ أَ تَقْتُلُهُ

من فکر می کنم که مراد این است که کسی که مستقیما ایمان ندارد ولی می گوید هر چه تو بگویی درست است. این شخص از یک طرف کافر نیست چون کفر نورزیده است از یک طرف هم به تفصیل ایمان ندارد. اینها در ایمان اغرار به تفصیل را شرط می دانسته اند. اغرار اجمالی را کافی نمی دانسته اند. اگر کسی بگوید که هر چیزی که تو بگویی من قبول دارم این ایمان حساب نمی شود. ایمان باید به تفصیل باشد. ما تقول فیمن اقر لک بالحکم. به تو اغرار کرده است که آن حکم تو در حق من هم نافذ هست. یعنی هر چیزی که تو در مورد خدا و پیغمبر قائل بشوی من هم به همان معتقد هستم. تفصیل نمی داند که پیغمبر هست و امام هست، همین مقدار. اتقتله؟ می گوید کافر است و قتلش جایز است؟ می گوید

مَا تَقُولُ فِي خَدَمِكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ

این خدمتکاران و اینها می گویند که هر چیزی که شما می گویید قبول است آیا من دیگر کافر شدم؟ یعنی شما یک سری موارد را خودتان هم به تالی فاسد حرف هایتان توجه ندارید. این خدم و اهالی شما اینها که ایمان به آن شکلی که شما در ایمان شرط می دانید معتقد نیستند. فوقش این است که چیز است دیگر می گویند واگذار می کنم به شما یعنی هر چیزی که شما بگویید ما قبول داریم. تفصیلا که علم به اعتقادات ندارند. آنها را می کشید

أَ تَقْتُلُهُمْ قَالَ فَقُلْتُ أَنَا وَ اللَّهِ الَّذِي لَا عِلْمَ لِي بِالْخُصُومَةِ‌

کأنه در این روایت می گوید که شمایی که می گویید مؤمن و کافر فقط هستند آیا در مورد خدمت کارهایتان که اصلا ایمان های درست و حسابی ندارند نمی توانید بگویید کافر هم که اینها را نمی توانید تلقی کنید. اگر کافر باشند باید بگویید واجب القتل هستند یعنی شما احکام کفر را بر اینها بار نمی کنید.یعنی خودتان بالوجدان می فهمید که اینها نه مؤمن هستند و نه کافر هستند پس چرا می گویید که نه مؤمن داریم نه کافر داریم. این تفصیل برای چیست؟ تفصیل برای این است که شما این حرف را می زنید به آن تالی فاسدش توجه ندارید. یکم جای دیگری که مشابه همین هست این حرف را نمی زنید. مشابه این آن حرف را نمی زنید. یک نمونه دیگری عرض کنم. صفحه 402 عن ابی جعفر علیه السلام عن زراره. این هم در همان فاز است. می گوید که

عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قُلْتُ لَهُ فَمَا تَقُولُ فِي مُنَاكَحَةِ النَّاسِ فَإِنِّي قَدْ بَلَغْتُ مَا تَرَاهُ وَ مَا تَزَوَّجْتُ قَطُّ

عقیده تان برای اینکه با این سنی ها زن بگیرید چیست؟ سنم بالا رفته است هنوز ازدواج نکرده ام.

فَقَالَ وَ مَا يَمْنَعُكَ مِنْ ذَلِكَ فَقُلْتُ مَا يَمْنَعُنِي إِلَّا أَنَّنِي أَخْشَى أَنْ لَا تَحِلَّ لِي مُنَاكَحَتُهُمْ

میترسم اینها کافر باشند. ایمان درست و حسابی که ندارند. می ترسم اینها کافر باشند و جایز نباشد با اینها ازدواج کنید.

فَمَا تَأْمُرُنِي

حضرت فرودند

فَقَالَ فَكَيْفَ تَصْنَعُ وَ أَنْتَ شَابٌّ

هنوز جوان هستی یعنی هنوز کاری از تو بر می آید.

أَ تَصْبِرُ قُلْتُ أَتَّخِذُ الْجَوَارِيَ

با کنیز ها مشکلمان حل می شود.

قَالَ فَهَاتِ الْآنَ فَبِمَا تَسْتَحِلُّ الْجَوَارِيَ

چجوری جواری را استحلال می دانید؟

قُلْتُ إِنَّ الْأَمَةَ لَيْسَتْ بِمَنْزِلَةِ الْحُرَّةِ إِنْ رَابَتْنِي بِشَيْ‌ءٍ بِعْتُهَا وَ اعْتَزَلْتُهَا

أمه با حرّه فرق دارد خوشم نیامد می فروشمش. امام فرمودند که من سؤالم از این نبود که أمه مثل حره هست یا نه؟ بحث این است که حلیت شرعی اش را از کجا در آوردی؟ حالا همان مدت موقتی که أمه در اختیار تو هست شما می گویید که شاید حرام باشد. آن مشکلی که شما در مورد حرّه دارید، مشکل در أمه هم هست ولی شما کأنه مفروق عنه است که این أمه ها بالأخره یک راه حلی هست در مورد این أمه. أمه مشکلتان حل شد دیگر به حره که می رسید نق و نوق می کنید. آنجا دیگر امور شرعیه و احتیاطات شرعیه به کله شما نمی زند. چون مسائلتان خیلی پیچیده شده است. ولی به حره که می رسید چون دیگر احتیاجی ندارید به حرّه با أمه کارتان را گذرانده اید این معنایش این است که خودتان هم در درون و وجدان خودتان می فهمید که این شبهات، شبهات بیخودی است. خب این. ببینید من عرضم این است که این روایت حالا بیایم در آن روایت ما نحن فیه می خواهم اجمالش را بگویم توضیحش را فردا می گویم. این روایت در مقام بیان این هست که یک سری امور را شما مسلم می دانید که حلال است. در حالی که این شبهاتی که شما در اصاله الحل دارید در آنها هم هست. اگر این شبهات اینجا باشد آنجا هم باید این شبهات باشد. شما این وسوسه هایی که اینجا وجود دارد این وسوسه ها، وسوسه های شرعی نیست. این وسوسه ها خدایی نیست. اگر وسوسه های خدایی بود در موارد مشابهش باید وسوسه داشته باشید. از آن موارد مشابه معلوم می شود که شما، این را فردا توضیح می دهم

سوال: یعنی مواردی که خودشان به آنها توجه ندارند

پاسخ: مواردی که خودشان به آنها توجه ندارند. در حالی که آن شبهه ای که اینجا اگر باشد مشابه این شبهه در آنجا هم هست و بلکه به یک معنا آنها هم قوی تر هم هست. حالا من فردا توضیحش را می دهم که این روایت ناظر به چه جهتی است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد